

مروری بر زندگی شاه اسماعیل اول

در ۱۹ رجب ۹۳۰ ه.ق (۲۴ مه ۱۵۲۴م)، شاه اسماعیل اول، پادشاهی که سی و هشت بهار را دیده بود و نزدیک به بیست و چهار سال بر تخت سلطنت نشسته بود و به مرگ نمی اندیشید و آرزوها در سر می پروراند، چشم از جهان فرو بست. سلسله صفوی تاسیس خود را مدیون او و پیروان و مریدان وفادارش است. اسماعیل یک سال بیشتر پدر خود را ندید. شیخ حیدر در ۸۹۳ ه.ق در جنگ با شروان شاه کشته شد. در مرگ او سلطان یعقوب آق قویونلو نیز بی سهم نبوده است. مادر اسماعیل، مارتا (عالم شاه بیگم) بود که دختر بزرگ اوزون حسن پادشاه معروف آق قویونلو بود، مادر مارتا، دسپینا خاتون، شاهزاده مسیحی طرابوزان، همسر اوزون حسن بود. «اسماعیل ظاهراً بسیاری از ویژگی های جسمی؛ از آن جمله سفیدی پوست، تناسب و زیبایی سیما را» از آنان به ارث برده بود. اسماعیل از سویی به مادر بزرگ مسیحی و شوهر سنی او پیوند می خورد و از سوی دیگر پدر و پدر بزرگی داشت که تمایلات شیعی داشتند.

هنوز شیرخواره بود که به زندان رفت. یعقوب بیک او و برادرانش را به زندان افکند و آنان تا مرگ یعقوب در زندان ماندند. با مرگ یعقوب، تعیین جانشین در دسرساز شد و جنگ داخلی جای صلح و تفاهم را گرفت... و البته فرصتی پیش آمد برای رهایی فرزندان شیخ حیدر. «یکی از مدعیان به نام رستم به فکر افتاد از اعلان جنگ هواداران صفویه به نفع مبارزه خود علیه رقیبان استفاده کند. از این رو در ۱۴۹۳ م برادران صفوی بعد از چهار سال و نیم حبس آزاد شدند.»

هر دو از این کار سود بردند. رستم از هواداران آنان برای غلبه بر رقیبان سود جست و فرزندان حیدر از زندان رهایی یافتند. اما دیری نپایید که رستم از قدرت آنان به هراس افتاد و قصد جانشان کرد... علی فرزند بزرگ حیدر، به همراه گروه کوچک فدایی صفویان گریخت... اما در نزدیکی اردبیل گرفتار شدند. علی به قتل رسید، اما قبل از مرگ برادرش اسماعیل را به جانشینی خویش برگزیده بود. هر چند اسماعیل جان به در برد اما سختی ها و دربه دری ها و بیم مرگ همچنان برقرار بود. «دوران مهاجرت» آغاز شد. چندی در اردبیل بود، هراسان و نگران. بزرگان و معتمدین صفوی صلاح در آن دیدند که او را به گیلان ببرند. امیر اسحاق والی رشت از او پذیرایی و محافظت کرد و او را هرگز تحویل فرستادگان رستم نداد و منکر حضور او شد و حتی سوگند خورد که فرزندان سلطان حیدر در هیچ کجا روی خاک های او سکنی ندارند، البته او آنان را در زنبیلی بزرگ جا داده و در جنگل از درختی آویخته بود. پس از مدتی به لاهیجان رفت و در آنجا تا هنگامه قیام ماند.

لاهیجان نقش بسیار مهمی در تکوین شخصیت مذهبی و سیاسی او داشته است. او در آنجا تحت تعلیمات خاص قرار گرفت. پارسادوست معتقد است که «پرورش و رشد فکری اسماعیل در محیط لاهیجان انجام گرفته و شرایط محیطی لاهیجان در ۹۰۰ ه.ق و کسانی که اطراف او بودند در تکوین عقیده های مذهبی و سیاسی او نقش اساسی داشته اند. اسماعیل آنچه از مذهب شیعه می دانست و آنچه درباره آن می اندیشید و حالت تعصبی که در مذهب پیدا کرد در نتیجه اقامت در لاهیجان و آموزش های مذهبی بود که از ایرانیان مقیم لاهیجانی و از مریدان ترک خود که از غلات شیعه بودند فرا گرفت.» اسماعیل در آنجا تمامی آموزش های لازم را اعم از مذهبی، نظامی و سیاسی فراگرفت. صوفیان از مناطق مختلف به دیدار اسماعیل می آمدند و هدایای خود را به او تقدیم می کردند. اوضاع دربار آق قویونلو آشفته بود، مدعیان قدرت سر جنگ داشتند و به صلح و تفاهم نمی اندیشیدند و این وضع بهترین فرصت برای اسماعیل و صوفیان اهل اختصاص بود. آنان با فراست و تیزبینی اوضاع را دنبال می کردند.

اسماعیل حدود سیزده سال داشت که تصمیم به خروج از لاهیجان گرفت. توضیح سفر او در حوصله این مقاله نیست، خلاصه آنکه طرفداران او در این مدت، به تدریج به او پیوستند. قبایل مختلفی او را همراهی کردند: بای بورتلو، استاجلو، شاملو، روملو، تکه لو، ذوالقدر، افشار، قاجار و ورساق. در این زمان بین دو شاهزاده آق قویونلو به نام های الوند و مراد تفاهمی صورت گرفته بود و تصمیم به تقسیم کشور گرفته بودند. اسماعیل در ابتدا به امپراتوری آق قویونلو حمله نکرد؛ به جای آن به نبرد با شروان شاه دست زد. به نظر سیوری دو انگیزه ممکن است در این تصمیم موثر بوده باشد: تمایل طبیعی او برای آزمایش لشکر خود در برابر دشمنی که از قدرت کمتری برخوردار بود قبل از قبول خطر درگیری در یک جنگ تمام عیار با آق قویونلو؛ و انگیزه روانی، یعنی تمایل برای گرفتن انتقام مرگ پدر و پدربزرگش به دست حکام شیروان. در نبردی که رخ داد، فرخ یسار کشته شد و پیروزی به اسماعیل لبخند زد. این تنها پیروزی او نبود، در منطقه شرور بر لشکر الوند آق قویونلو پیروز شد و کنترل آذربایجان را به دست گرفت. سال ۹۰۷ ه.ق بود که وارد تبریز شد.

ورود اسماعیل به تبریز، نقطه عطفی در تاریخ ایران است. از این زمان تاریخ ایران با گذشته خود از بعضی جهات تفاوت های عمده ای پیدا می کند. او خود را شاه ایران خواند و تاج گذاری کرد. شاه اسماعیل به فتح بغداد نیز پرداخت. مردم بغداد جشن بزرگ گرفته همگی آثار بشاشت و شادمانی به ظهور رسانیدند... مردم بغداد مورد توجه شاه قرار گرفتند شاه اسماعیل مبالغ هنگفتی سیم و زر مابین نیازمندان و فقرای بغداد به عنوان نثار تقدیم کرد... شاه به کربلا نیز رفت و به زیارت پرداخت و در

زیارت عتبات عالیة هدایای گرانبهایی اعطا کرد... خادم بیک خلیفه الخلفا را مامور ساخت که در عمران و آبادانی شهرهای مقدس طبق دستور کوشش کند. بعضی از اقدامات شاه اسماعیل در این سفر قابل انتقاد است که رحیم زاده صفوی کوچکترین اشاره ای به آن نکرده است.

•••

علاوه بر آنچه که به اختصار ذکر شد شاه اسماعیل با دو مشکل بسیار جدی روبه رو بود. ۱- ازبکان ۲- عثمانی ها. ما در اینجا این دو مورد را به اختصار می نویسیم.

موسس سلسله ازبکان معاصر با دوره صفوی شییک خان بود. او موفق شد بابر را شکست دهد و به عمر بازماندگان خاندان تیموری نیز خاتمه دهد. ماوراء النهر و خراسان به دست ازبکان افتاد و با دولت صفوی همسایه شدند. او چشم طمع به سرزمین های صفوی داشت و شاه اسماعیل به فکر تصرف خراسان بود. از نظر مذهبی کاملاً مقابل هم بودند. هر دو در مذهب خود تعصب خاصی داشتند و هر دو در فکر گسترش اندیشه خود بودند. نامه های چندی بین آنان رد و بدل شد. در یکی از نامه ها شییک خان لحن جنگجویانه ای با شاه اسماعیل داشت و او را به سبب اختیار مذهب تشیع سرزنش کرده از او خواست دست از این مذهب بردارد وگرنه به ایران خواهد تاخت و حصار اصفهان را با خاک یکسان خواهد کرد.

به دلایلی چند شییک خان به فکر تصرف سرزمین های شاه اسماعیل افتاد، علاوه بر کشورگشایی، او از سیاست های مذهبی شاه اسماعیل ناراضی بود، ضمن آنکه او مذهب شیعه را نوعی بدعت می دانست. گذشته از آن مایل نبود قدرت شیعی در ایران به وجود آید. ازبکان حملاتی به ایران داشتند و از غارت و کشتار هم خودداری نمی کردند. شاه اسماعیل در آغاز از نبرد با ازبکان خودداری می کرد و بالاخره تصمیم به مقابله گرفت و به سوی خراسان رهسپار شد... نبرد سرنوشت ساز در مرو رخ داد. شییک خان فریب عقب نشینی تاکتیکی شاه اسماعیل را خورد و متحمل شکست سنگین شد و جانش را نیز از دست داد. شاه اسماعیل شجاعانه در جنگ شرکت جست. جسد شییک خان را پیش شاه اسماعیل آوردند. امیر محمود خواند امیر در این باره چنین می نویسد: «در حال سرش از تن جدا کردند نزد نواب کامیاب آوردند. آن حضرت پس از احضار سر، جسد پرحسد او را طلب داشت.

تیغ بندان درگاه فی الحال جسد او را حاضر آوردند و قهرمان صفدر سه ضربت شمشیر بر شکمش زده فرمود که قورچیان کثیرالخلاص و ملازمان کثیرالاختصاص، هرکس سر نواب همایون ما دوست می دارد از گوشت بدن این دشمن من قدری میل نماید. از مردم صادق القول که در آن روز حاضر بودند استماع افتاد که بر سرگوشت جسد آن ناپاک به نوعی ازدحام و هجوم عام

شد که چند کس مجروح و زخمی گشتند، و (جمعی که دورتر بودند یک لقمه گوشت او را از جمعی که نزدیک بودند به مبلغی کلی می خریدند و می خوردند) و گوشت خام (و حرام با خاک و خون آغشته) را بر وجهی خوردند که بنگیان گرسنه محتاج در وقت رسیدن کیف بنگ و طغیان جوع، گوشت بره فربه را (چنان به رغبت تناول نمایند) بعد از آن فرمود که کاسه سر او را در طلا گرفته به جواهر گرانبمایه ترصیع داده قدحی ساختند، و در صحبت شب از آن قدح شراب می نوشیدند.» شاه فرمان داد تا پوست سر شیبک خان را پر از گاه کنند و آن را به دربار سلطان بایزید عثمانی فرستاد و...

امیر نجم ثانی فرمانده کل سپاه شاه اسماعیل پس از فتح قلعه قرشی، دستور قتل عام داد. ازبکان در جنگ غجدوان بر سپاه امیر نجم ثانی پیروز شدند و امیر نجم نیز کشته شد... تیمور سلطان که سنی متعصب بود گروه زیادی از شیعیان هرات را که سه خلیفه اول را دشنام داده بودند به قتل رساند. سنیان هرات نیز به کشتار تیرانیان پرداختند. اما شاه اسماعیل دوباره ماوراءالنهر را به تصرف درآورد. مشکل بزرگ دیگر شاه اسماعیل، عثمانی ها بودند.

سلطان سلیم در زمستان ۹۱۹ ه.ق تصمیم گرفت با شاه اسماعیل بجنگد. ابتدا او به حاکم ارزنجان دستور داد چندین هزار تن از پیروان صفویه را در آناتولی به سوی ایران براند. سپس تصمیم گرفت شیعیان آناتولی و پیروان صفویه را در آناتولی که به زعم سلیم از مذهب حقیقی دورافتاده بودند قتل عام کند؛ بدین ترتیب حدود چهل هزار تن کشته شدند و... با سپاه و تجهیزات مناسب به طرف ایران حرکت کرد. او چهار نامه به شاه اسماعیل نوشت. در مجموع این نامه ها، سلطان سلیم، رفتار و سیاست های مذهبی شاه اسماعیل را با سنیان و خشونت های او را محکوم کرد. به خاطر توهین او و یارانش به سه خلیفه اول و خراب کردن مسجدها و... او را مرتد دانست. در این نامه ها، سلطان سلیم، شاه اسماعیل را تحقیر کرد و به همراه نامه چهارم، لباس های زنانه و لوازم آرایش برای او فرستاد. در همه این نامه ها او را دعوت به جنگ کرد. دو سپاه ایران و عثمانی در دشت چالدران با هم روبه رو شدند. در مورد تعداد نیروهای طرفین ارقام مختلفی آمده است، اما آنچه مسلم است نیروهای عثمانی هم بیشتر از سپاه ایران بودند و هم مجهز به توپخانه و... در شورای جنگی، محمدخان استاجلو که بیشتر با روش های نظامی ترکان و سلاح های آنان آشنایی داشت، پیشنهاد کرد که قبل از آنکه عثمانیان توپخانه های خود را به میدان آورند و مواضع خود را با زنجیرهای قوی غیرقابل نفوذ سازند، باید در برابر آنها دست به یک حمله عمومی بزنند. نورعلی خلیفه روملو، با این پیشنهاد موافق بود اما دورمش خان شاملو به مخالفت با محمدخان استاجلو برخاست و گفت: «کدخدایی تو در دیار بکر می گذرد.» و پیشنهاد کرد که به عثمانیان فرصت تکمیل صف آرای و ترتیبات رزمی داده شود تا ایرانیان بتوانند در میدان جنگ فرصت ابراز

شجاعت داشته باشند. شاه اسماعیل هم با این پیشنهاد غیرعادی موافقت کرد. به گفته مورخان و پژوهشگران، سپاه ایران و شاه اسماعیل کمال شجاعت، دلاوری و بی باکی را از خود نشان دادند. اما در نهایت پیروزی از آن عثمانی ها بود. پارسادوست در کتاب تحلیلی خود هم علل شکست چالدران و هم نتیجه های آن را به تفصیل بررسی کرده است. به نظر ایشان عواملی چون نقش مهم توپخانه، عدم توجه به اهمیت پیش بینی، کیش شخصیت [شاه اسماعیل]، ضعف سیاست خارجی، عدم توجه به واقع بینی، عدم توجه به اهمیت کسب خبر، اشتباه در انتخاب میدان جنگ، عدم توجه به اهمیت زمان حمله، عدم انتخاب تاکتیک درست و عدم توجه به اهمیت مقام فرمانده قوا در شکست چالدران تاثیرگذار بوده اند. ایشان نتیجه های جنگ را هم بررسی کرده اند که به چند مورد اشاره می کنیم: روشن شدن اهمیت توپخانه، حضور سلطان سلیم در تبریز، تغییر روحیه شاه اسماعیل، کم اعتقادی قزلباشان و بروز خشم مردم، تعدیل خشونت های مذهبی و اتحاد با اروپاییان مسیحی و...
شاه اسماعیل پس از شکست چالدران، از نظر روحی و اعتقادی تغییراتی پیدا کرد. همانطور که اشاره شد از خشونت های مذهبی خود کاست. بیشتر به میگزاری، عشرت جویی و شکار پرداخت. چهره نظامی او نسبت به گذشته کم رنگ تر شد... این شکست برای او بسیار ناگوار بود. پس از شکست به عزاداری پرداخت. پیوسته به فکر انتقام بود. هرچند هرگز عملاً اقدام قابل توجهی نکرد... از منزلت و مقام او در پیش یاران وفادارش نیز کاسته شد.